

نقد روان‌شناسانه زنان شاهنامه بر اساس نظریه یونگ (با تکیه بر شخصیت‌های گردآفرید، کتایون و ته‌مینه)

وحید علی‌بیگی سرهالی^۱، افسانه رضانی^۲

^۱دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه، ایران (نویسنده مسئول)

^۲دانشجوی دوره دکتری دانشگاه یاسوج، ایران

چکیده

نقد روان‌شناختی از مهم‌ترین حوزه‌های نقد ادبی است که بر مبنای روان‌شناسی جدید و بر اساس نظریات یونگ صورت می‌پذیرد. این امر با استفاده از کهن‌الگوهای مختلف، به واکاوی شخصیت‌های افراد می‌پردازد و کُنش رفتاری آن‌ها را در موارد گوناگون مورد ارزیابی قرار می‌دهد. در این میان کتاب شاهنامه و شخصیت‌های زنان آن، از نظرهای گوناگونی دارای اهمیت است که در پژوهش حاضر به بررسی روان‌کاوی آن‌ها از نظر یونگ پرداخته شده است. در این تحقیق که بر مبنای شخصیت‌های، گردآفرید، کتایون و ته‌مینه صورت پذیرفته است، کهن‌الگوهای پنهان در ذات آن‌ها را بر مبنای نظریات یونگ، مورد روان‌کاوی قرار داده‌ایم. در این میان کهن‌الگوهای مادری، فردیت و آنیموس در موقعیت‌های مختلف، شخصیت‌های آنان را از هر نظر ممتاز نموده تا این امر با رفتارهای بالقوه‌ای که از آنان بروز کرده، روان‌شناسی شخصیت آن‌ها را به‌خوبی نشان دهد. با بررسی افراد موردبحث در شاهنامه، مشخص شد که کتایون بیشترین نشانه‌های کهن‌الگو را داراست و کُنش‌های رفتاری او در موارد گوناگون، نظریه فوق را بیشتر برجسته می‌سازد. این پژوهش با روش تحلیلی و توصیف رفتارهای آنان صورت گرفت تا شخصیت هر کدام از زنان موردبحث در شاهنامه را ارزیابی کند و با استفاده از نظریات یونگ، کهن‌الگوهای مختلف هر یک از این افراد را به‌خوبی تفسیر و تبیین نماید.

واژگان کلیدی: شاهنامه فردوسی، نقد روان‌شناسانه، یونگ، گردآفرید، کتایون، ته‌مینه.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۵

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۵/۲۶

^۱E-mail: vahid.alibaygi@gmail.com

ارجاع به این مقاله: علی‌بیگی سرهالی، وحید. رضانی، افسانه، (۱۴۰۰)، نقد روان‌شناسانه زنان شاهنامه بر اساس نظریه یونگ (با تکیه بر شخصیت‌های گردآفرید، کتایون و ته‌مینه)، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز).

Doi: 10.22034/PERLIT.2022.47495.3146

مقدمه

نقد روان‌شناختی، از مهم‌ترین و جدیدترین حوزه‌های نقد ادبی به‌شمار می‌آید. «منظور از نقد روان‌شناسانه، نقدی است که بر مبنای روان‌شناسی جدید و از فروید به بعد صورت می‌گیرد. این نوع نقد، حوزه‌های وسیع و کاملاً ناشناخته‌ای را در ادبیات بررسی کرده و برخی از بهترین تفاسیر ادبی را در باب آثار پیشرو ادبی به‌وجود آورده است» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۱)؛ اما آنچه از هر لحاظ در نقد روان‌شناختی، به‌خصوص از دیدگاه فروید و یونگ اهمیت دارد گذر از جنبه‌های روان‌شناسی شخصی و رسیدن به جنبه‌های کلی و همگانی، توجه کردن به مشترکاتی است که در میان همه انسان‌ها (افسانه‌ها و اسطوره‌ها) وجود داشته است؛ زیرا «براساس همین مطالعه افسانه‌ها و اسطوره‌هاست که می‌توان روان‌شناسی توده را فهمید» (اقبال و دیگران، ۱۳۸۶: ۷۲)؛ بنابراین باید گفت، ارتباط روان‌شناسی به‌عنوان دانشی که به بررسی ذهن و رفتار انسان می‌پردازد، با ادبیات که موضوع آن انسان و تأثیر محیط بر اوست، چنان نزدیک است که شاخه‌ای به نام «روان‌شناسی ادبی بر اساس مشترکات این دو دانش به‌وجود آمده است» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۸۲). پس یک اثر ادبی با امور روانی انسان ارتباط تنگاتنگی دارد، زیرا «اثر ادبی آمیزه‌ای از تخیل، الهام و اندیشه است که ذوق و دانش یک انسان آن را به‌وجود آورده است تا از آن برای برانگیختن احساسات و عواطف انسان دیگری به‌عنوان خواننده استفاده کند» (محکی‌پور و دادخواه تهرانی، ۱۳۸۴: ۱۵۷) بنابراین «آنچه روان‌کاوی، هنر و ادبیات را با فرهنگ پیوند می‌دهد، درگیری آن‌ها با جهان اسطوره‌هاست». (صنعتی، ۱۳۸۶: ۷۲). این عوامل سبب می‌شود تا ما با ضمیر ناخودآگاه روبه‌رو شویم. شناخت ضمیر ناخودآگاه که یونگ آن را ضمیر ناخودآگاه جمعی نامید «یعنی آن قسمت از روان که میراث روانی مشترک نوع بشر را حفظ و منتقل می‌کند» (یونگ، ۱۳۸۹: ۱۶۲). همچنین باید گفت «اگر کاوش در ضمیر ناخودآگاه، ضمیر آگاه را به تجربه کردن صورت مثالی (کهن‌الگو) برساند، فرد با تضادهای ژرف بشری مواجه خواهد شد.» (یونگ، ۱۳۷۳: ۴۶) که این امر به صورت‌های مختلف در شخصیت‌های گوناگون مشهود و در اسطوره و فرهنگ‌های گوناگون موجود است که در نهایت مجموعه‌ای از تصاویر ذهنی جهان شمول را شکل می‌دهد و در مکتب او با نام کهن‌الگو شناخته می‌شود، بنابراین «تفحص در کهن‌الگوها نه فقط راهی برای فهم رفتار عام بشر، بلکه شیوه‌ای برای قرائت نقادانه متون ادبی و آثار هنری بوده و هست.» (بیلسکر، ۱۳۸۴: ۸). یکی از آثار ادبی که از نظر کهن‌الگو زمینه‌های مناسبی برای پژوهش

روان‌شناختی در آن به چشم می‌خورد، شاهنامه فردوسی است که به‌عنوان مجموعه‌ای از اساطیر، بخش گسترده‌ای از باورها و اندیشه‌های ما را در خود جای داده است، در کتاب فوق، «شخصیت‌پردازی به بهترین نحو ارائه داده شده و فردوسی در توصیف شخصیت‌های شاهنامه به‌گونه‌ای تصویرپردازی کرده است که با تحلیل روان‌شناختی می‌توان به لایه‌های پنهان روانی و شخصیتی آن‌ها دست یافت» (باحقی و قبول، ۱۳۸۸: ۶۵).

مسئله و فرضیه پژوهش.

با توجه به این‌که شاهنامه یک اثر حماسی است و بر همین مبنا انتظار می‌رود نقش زنان در آن حائز اهمیت نباشند، اما باید گفت که در شاهنامه گاهی زنان زمینه‌ساز حماسه می‌شوند و عامل اصلی رویدادها تلقی خواهند شد و این امر از نظر روان‌شناختی قابل‌بحث و بررسی است که در این پژوهش با استفاده از نظریه یونگ، به بررسی رفتار زنان شاهنامه پرداخته شده و کهن‌الگوهای آنان، مورد واکاوی قرار گرفته است.

پیشینه پژوهش.

۱. لطیفه سلامت باویل. «تحلیل اسطوره‌ی زال در شاهنامه براساس نظریات یونگ». فصلنامه علمی تخصصی شفای دل. سال دوم. شماره سوم. بهار و تابستان ۱۳۹۸.

نویسنده در مقاله فوق، به بررسی کهن‌الگوهای فرایند فردیت، خود، خودآگاه، ناخودآگاه و همچنین کهن‌الگوهایی نظیر قهرمان، سایه، پرسونا و... پرداخته است که چگونگی تبلور هر یک از موارد بیان‌شده را به‌عنوان مسئله اصلی تحقیق مشخص و به موقعیت‌های کهن‌الگویی نظیر تولد دوباره نیز اشاره کرده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که طبق نظریات یونگ، در اسطوره زال، سیمرغ بیانگر کهن‌الگوی مادر، سام نمود کهن‌الگوی سایه که تحول او را به پرسونا شاهد هستیم، رودابه نمود آنیما و زال تبلور کهن‌الگوی قهرمان است که پس از دشواریها و گذر از آزمون‌های فراوان تولدی دوباره می‌یابد که شخصیت زال در چارچوب فرایند فردیت قابل‌تأویل است.

۲. اشرف خسروی، اسحاق طغیانی. «تحلیل روان‌کاوانه شخصیت سودابه و رودابه» فصلنامه کاوش‌نامه یزد. سال ۱۱. شماره ۲۱. ۱۳۸۹.

در تحقیق مذکور، نویسنده به بررسی شخصیت‌های سودابه و رودابه، دو معشوقه مهم و اثرگذار شاهنامه پرداخته است که یکی آنیمای منفی و دیگری آنیمای مثبت ناخودآگاه است و در حماسه فردوسی نقش و کارکرد مهمی ایفا می‌کنند. نتایج این تحقیق نشان داد، دوگانگی میان

شخصیت‌های مذکور، بیانگر این نکته است که آنیما در برخورد با خودآگاه می‌تواند مثبت و یا منفی باشد که اهمیت و نقش آن، نتیجه اراده در ساختن فرد و جامعه است.

۳. احسان قبول، محمدجعفر یاحقی. «شخصیت‌شناسی شغاد در شاهنامه» مجله جستارهای ادبی. ش ۱۶۴. بهار ۱۳۸۸.

در این تحقیق، نویسنده به بررسی شخصیت شغاد و علل قتل رستم به دست او از نظر روان‌شناسی پرداخته است که با بررسی توصیف‌ها و نشانه‌ها، به مقایسه آن‌ها با نابهنجاری‌های روانی در دانش روان‌شناسی پرداخته و در نتیجه مشخص شد که شغاد دچار اختلال روانی عقده حقارت بوده و همین امر زمینه‌ساز قتل رستم گردیده است.

با توجه به پیشینه پژوهش، باید گفت که تحقیق حاضر درباره نقد روان‌شناسی زنان شاهنامه که بر مبنای شخصیت‌های «گردآفرید، کتایون و ته‌مین» صورت گرفته، از نوآوری برخوردار است.

بحث و بررسی.

شهرت و اهمیت یونگ در حوزه نقد ادبی بیشتر به دلیل نظریه حافظه نژادی و صور مثالی است. وی معتقد است «در زیر سطح ظاهری آگاهی، ناخودآگاه جمعی ازلی وجود دارد که به صورت عامل روانی مشترک و موروثی همه اعضای خانواده بشری، درآمده است؛ وی می‌گوید: ضمیر بشر مانند یک لوح سفید نیست و هم‌چون بدن او خصایص ازپیش ساخته، یا گونه‌های رفتاری خود را داراست. او به تجلی و بازتاب این عوامل ساختاری تحت عنوان بن‌مایه تصویرهای ازلی و صور مثالی اشاره می‌کند» (آل گورین و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۹۲). یونگ بنیانگذار مکتب روان‌شناسی تحلیلی است. وی در ساخت روان آدمی به علیت و غایت اهمیت یکسان می‌دهد. به نظر او «شخصیت انسان امروزی براساس تجارب جمعی و تصاعدی نسل‌های گذشته و حتی نسل‌های اولیه شکل گرفته است» (شاملو، ۱۳۷۴: ۴۱-۴۲). اهمیتی که یونگ برای گذشته نژادی و تاریخی شخصیت فرد قائل بود سبب شد که پیش از هر روان‌شناس دیگری به مطالعه اسطوره مذاهب، سمبل‌های قدیمی و عقاید و آداب رسوم انسان‌های اولیه بپردازد. «یونگ شخصیت را واحدی مشکل از سیستم‌های روانی مختلف می‌داند که گرچه از هم‌دیگر جدا هستند ولی تأثیر متقابلی نسبت به هم دارند و با نظام‌های اصلی در ارتباط‌اند. نظام‌های اصلی عبارت‌اند از: من، ناخودآگاه شخصی و عقده‌های آن، ناخودآگاه جمعی و آرکی‌تایپ، پرسونا، آنیما، آنیموس، سایه و خود» (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

بنابر توضیحات مختصری که در باب نظریه یونگ ارائه شد، باید گفت که این نظریه در کتاب شاهنامه قابل واکاوی است، زیرا بیشتر زنان نقش آفرین شاهنامه را زنان محبوب و مقدس و خردمندی تشکیل می دهند که زاینده، پرورنده، آموزنده و نگاهدارنده شهریاران و قهرمانان و شاهزادگانند. این زنان در شاهنامه یاری گر و راهنمای همسران و فرزندان خود می شوند و حتی در مواردی نسبت به آنان خردمندترند. به طور کلی «در بیشتر داستان های پهلوانی سزاوارترین سخنان را از دهان مادران و همسران و دختران پهلوانان می شنویم. زنان شاهنامه سخن بسزا می گویند زیرا خردمندند و چون خرد دارند در همه حال و هر جا که باشند، آزاداندیشند» (کیا، ۱۳۷۱: ۲). در این پژوهش به بررسی بعضی از زنان شاهنامه از منظر یونگ خواهیم پرداخت.

۱. گردآفرید.

یکی از زنان دلیر و جنگاور شاهنامه گردآفرید است. اولین موضوعی که از نظر روان‌شناختی درباره گردآفرید قابل بررسی است، قهرمان بودنش است. درباره واژه مذکور باید گفت که «قهرمان، مفهومی روان‌شناختی دارد که می‌کوشد عناصر درونی شخصیت خود را کشف و به اثبات رساند» (هندرسن، ۱۳۸۶: ۲۶). یکی از ویژگی‌های قهرمانان، «فداکاری و ایثار است» (ال‌گورین و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۷۹) از عوامل بروز کهن‌الگوی قهرمان گردآفرید؛ اسیر شدن نگهبان دژ به وسیله سهراب است، به همین دلیل گردآفرید در راه ایرانیان و مردمان دژ از خودگذشتگی می‌کند و یکه و تنها به مبارزه سپاه تورانیان می‌رود:

پوشید درع سواران جنگ	نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو به زیر زره	بزد بر سر ترگ رومی گره
فرود آمد از دژ به کردار شیر	کمر بر میان بادپایی به زیر

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۳۰)

اما نکته قابل توجه درباره زنان شاهنامه این است که «زنان شاهنامه، زمانی خوب شناسانده می‌شوند که با آزمایشی روبرو گردند. در چنین وضعی است که حساسیت و عاطفه و شخصیت آنان نمود پیدا می‌کند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۱: ۱۱۸). گردآفرید در پی حمله سهراب به دژ سپید به عناصر درونی نهفته‌اش (کهن‌الگوی قهرمان و آنیموس) پی می‌برد؛ که یکی از این کهن‌الگوها، نجات بخشی و از مهم‌ترین ویژگی کهن‌الگوی قهرمان است؛ گردآفرید با گرفتار شدن قهرمان دژسپید، به کردار یک قهرمان و نجات دهنده راهی میدان رزم با سهراب می‌شود.

کمان را به زه کرد و بگشاد بر

نبد مرغ را پیش او بر گذر

(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۲: ۱۳۲)

نکته دیگر در باب قهرمان از منظر روان‌شناسی این است که «کار اصلی قهرمان، انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است؛ یعنی آگاهی به ضعف‌ها و توانایی‌های خودش، به گونه‌ای که بتواند با مشکلات زندگی خود روبه‌رو شود، به محض این که فرد توانست آزمایش اولیه را پشت سر گذارد و وارد مرحله پختگی شود، اسطوره قهرمان مناسب خود را از دست می‌دهد، گویی مرگ نمادین قهرمان دوران پختگی است» (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۷۳). با توجه به توضیحاتی که بیان شد باید گفت، این صفت در وجود گردآفرید کاملاً بارز است؛ برای مثال: زمانی که گردآفرید با سهراب زورآزمایی می‌کند، به ضعف‌ها و توانایی‌های خود پی می‌برد. او در آغاز نبرد، توانایی خود را می‌شناسد و به همین دلیل بر سهراب غلبه می‌کند و او را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد:

به سهراب بر تیر باران گرفت

چپ و راست جنگ سواران گرفت

(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۲: ۱۳۲)

اما وقتی گردآفرید متوجه می‌شود که در برابر سهراب نمی‌تواند به پیروزی برسد، در صدد یافتن چاره‌ای برای رهایی از چنگ سهراب برمی‌آید و به واسطه کهن‌الگوی قهرمان که در ناخودآگاهش نهفته است؛ در شرایط سخت و بحرانی قادر به تصمیم‌گیری است و از محصه خود را نجات می‌دهد. او با شکست خوردن از سهراب که به منزله مرگ نمادین وی است؛ در واقع در مسیر دوران پختگی قرار می‌گیرد:

به آورد با او بسنده نبود

بپیچید از روی برگاشت زود

بدانست کاویخت گردآفرید

مر آن را جز از چاره درمان ندید

(همان، ۱۳۳)

کهن‌الگوی آنیموس از دیگر مواردی است که درباره روان‌شناختی گردآفرید قابل‌بررسی است. ابتدا به توضیحات مختصری درباب آنیموس خواهیم پرداخت، در مکتب روان‌شناسی یونگ، هیچ انسانی دارای روان مطلقاً مردانه و زنانه نیست، یعنی هر فردی هم نر و هم ماده است، بدین صورت که «هر مردی یک زن بالقوه در خود دارد و هر زنی مردی بالقوه. جنبه زنانه مرد و جنبه مردانه زن به صورت ناخودآگاه در سرتاسر دوره حیات انسان دوام می‌آورد» (آریان‌پور، ۱۳۷۵: ۱۵۵) بنابراین «این آرکی‌تایپ‌ها سبب می‌شوند که یک جنس، ویژگی‌های

جنس دیگر را نشان دهد، به عبارت دیگر، مرد طبیعت زن را بر پایه آنیمایی که در خودش وجود دارد، می‌شناسد و زن نیز طبیعت مرد را بر پایه و اساس آنیموس درونی خود، شناسایی می‌کند» (شاملو، ۱۳۷۴: ۴۷) یونگ بر این باور است که «ویژگی‌های مردانه درون زنان، پدیدآمده از کروموزم‌ها و هورمون‌های جنسی نرینه است، اما این امر را بیشتر نتیجه تجربه‌های نژادی زن با مرد می‌داند» (سیاسی، ۱۳۸۸: ۸۰). در ناخودآگاه گردآفرید نیز مردی بالقوه وجود دارد که با دیدن صحنه شکست هجیر و اسیر شدن او، بالفعل می‌شود و نمود پیدا می‌کند. گردآفرید در دژسپید سکونت دارد و پدرش فرمانده این دژ است، قاعدتاً از دوران کودکی با انواع سلاح و نبردها آشنایی دارد و جنگاوری جزئی از وجود وی است.

زنی بود برسان گردی سوار	همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجا نام او بود گردآفرید	که چون او نیامد ز مادر پدید
	(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۲: ۱۳۲)

این باور درونی که کار مردم در دژ سپید، دفاع از سرزمین است؛ می‌تواند به او کمک کند که جنگاوری بی‌همتا شود. کهن‌الگوی آنیموس دارای صفاتی مردانه همچون سردی، لجبازی، پرخاش‌گری، ستیزه‌جویی، اعتماد به نفس، شجاعت و ... است، بنابراین آنیموس گردآفرید با چنین باورهای مردانه‌ای فرافکننده شده و کُنش و رفتار مردانه در گردآفرید پدید می‌آید. در تکمیل توضیحات پیشین باید گفت: «کهن‌الگوی آنیموس، مظهر طبیعت مردانه ناخودآگاه زنان است. این عنصر نرینه‌روان به ندرت به صورت تخیلات جنسی نمود پیدا می‌کند و اغلب به صورت اعتقاد نهفته مقدس پدیدار می‌گردد. هنگامی که زن به گونه‌ای علنی و با پافشاری دست به ترویج اعتقادات مردانه می‌زند (مانند یله کردن گردآفرید در میدان نبرد) یا می‌کوشد با برخوردهای خشونت‌بار اعتقادات خود را بیان کند، به آسانی روان مردانه نهفته خود را آشکار می‌کند» (هال و نوربادی، ۱۳۷۵: ۲۸۵). در شاهنامه می‌بینیم، گردآفرید با پوشیدن لباس و کلاه جنگی، کمر بر میان بستن و یله کردن در میدان نبرد آنیموس خود را نشان می‌دهد. پس از شکست هجی، آنیموس به خودآگاه گردآفرید می‌آید و زمینه را برای بروز آن فراهم می‌کند. گردآفرید، آنیموس درونی خود را در این زمان بر سهراب فرافکنی می‌کند زیرا زنان، همیشه به سوی مردانی کشیده می‌شوند که ویژگی‌های آنیموس درونشان را دارند. در واقع نبرد میان گردآفرید (قهرمان) و سهراب (آنیموس گردآفرید) این اجازه را به او می‌دهد که بر گرایش‌های واپس‌گرایانه «من» خویشتن

پیروز گردد و آن را آشکار کند. کهن‌الگوی گردآفرید با چنین فراافکنی به اوج نیرومند و توان خود می‌رسد و شخصیت دختر مردنما را پیدا می‌کند. از ویژگی‌های منفی آنیموس «لجبازی، سرکش و سردی و دسترسی ناپذیری است. همه ویژگی‌های لجبازی، سردی و دسترس‌ناپذیری در زنان، از سوی نرینه‌روان آن‌ها، ساخته و به وجود می‌آیند» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۸۵) که این خصوصیات در گردآفرید نمایان است. هنگامی که سهراب متوجه می‌شود هم‌رزمش دختری است به او ابراز عشق و علاقه می‌کند و گردآفرید را به آشتی فرامی‌خواند:

بدو گفت کز من رهایی مجوی
چرا جنگ جستی تو ای ماه‌روی

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۳۲)

اما ویژگی منفی آنیموس (لجبازی، سرکشی و سردی) به سراغ گردآفرید می‌آید تا او اسیر خواسته سهراب نشود و با به کار بستن حيله‌ای از دست سهراب رها می‌شود، گردآفرید با رد عشق سهراب، از تسخیر دژ سپید جلوگیری می‌کند و این همان خلاقیت گردآفرید است، زیرا «عنصر نرینه‌روان می‌تواند یک همراه درونی گران‌قدر شود و زن را به صفات مردانه‌ای چون خلاقیت، شجاعت، عینیت و خرد روحی آراسته گرداند» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۹۲) که در گردآفرید این امر اتفاق می‌افتد. شجاعت یکی دیگر از ویژگی‌های مثبت آنیموس است که در شخصیت گردآفرید به وضوح نمایان می‌شود؛ گردآفرید نمونه بارز زنانی است که بی‌باکانه و جسورانه پا در میدان نبرد با سهراب می‌نهد. چشم امید ایرانیان بعد از شکست هجیر به گردآفرید است.

کمان به زه را به بازو فکند
سرنیزه را سوی سهراب کرد
سمندش برآمد به ابر بلند
عنان و سنان را پر از تاب کرد

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۳۲)

او آن‌قدر به سرعت عمل می‌کند که سهراب را به شگفتی وامی‌دارد:

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
چنین دختر آمد به آوردگاه

(همان، ۱۳۴)

نکته قابل توجه این است که نخستین مرحله انکشاف عنصر نرینه‌روان، به صورت نیروی جسمانی آشکار می‌شود. به طور مثال باید گفت زنانی که در عالم بیرون به مردان ورزشکار علاقه و کشش دارند افرادی هستند که به این شناخت از آنیموس خود رسیده‌اند، از جمله زنان شاهنامه

که به این مرحله شناخت از آنیموس رسیده‌اند می‌توان گردآفرید را نام برد. آنیموس شخصیت گردآفرید در وجود همه پهلوانان و دلاوارن دژ، رستم و پس از آن در سهراب نمادینه می‌شود.

فرود آمد از دژ به کردار شیر

کمر بر میان بادپایی به زیر

(همان، ۱۳۲)

در ایات زیر می‌توان به نیروی جسمانی و قدرت بدنی گردآفرید پی برد:

چو سهراب را دید گردآفرید

که بر سان آتش همی بردمید

کمان به زه را به بازو فکند

سمندش برآمد به ابر بلند

سر نیزه را سوی سهراب کرد

عنان و سنان را پر از تاب کرد

(همان، ۱۳۱)

از دیگر جنبه‌های آنیموس، داشتن روحی مبتکر است که گردآفرید با روح خلاق و مبتکر به دنبال چاره می‌گردد و خود را از دست سهراب می‌رهاند و پس از یافتن چاره به گفتار متوسل می‌شود:

بدو روی بنمود و گفت ای دلیر

میان دلیران به کردار شیر

دو لشکر نظاره بر این جنگ ما

برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

کنون من گشایم چنین روی و موی

سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

که با دختری او به دشت نبرد

بدین سان به ابر اندر آورد گرد

(همان، ۱۳۴)

و ضمن پند دادن سهراب، به او وعده‌های دروغین می‌دهد:

نهانی بسازیم بهتر بود

خرد داشتن کار مهتر بود

ز بهر من آهو ز هر سو مخواه

میان دو صف برکشیده سپاه

کنون لشکر و دژ به فرمان تست

نباید بر این آشتی جنگ جست

دژ و گنج و دژیان سراسر تراست

چو آیی بدان ساز کت دل هواست

(همان)

آخرین مرحله‌ای که به واسطه آن آنیموس گردآفرید نمودار می‌گردد، تجسم خرد و اندیشه شخصی اوست «در این مرحله، عنصر نرینه‌روان نیز مانند عنصر مادینه نقش میانجی تجربه مذهبی را ایفا می‌کند مانند پیشگویی» (یونگ، ۱۳۹۰: ۳۰۰۹). همین امر در نبرد با رستم بارز است، بدین

صورت که گردآفرید پس از فریب دادن سهراب به درون دژ می‌رود و وی را مورد به تمسخر می‌گیرد:

فرآوان بخنیدید گردآفرید	به باره برآمد سپه بنگرید
چو سهراب را دید بر پشت زین	چنین گفت کای شاه ترکان چین
چرا رنجه گشتی چنین؟ بازگرد	هم از آمدن هم زدشت نبرد
بخنیدید و او را به افسوس گفت	که ترکان ز ایران نیابند جفت

(همان، ۱۳۴)

سپس با خرد و اندیشه‌اش سهراب را اندرز می‌دهد و او را از عاقبت شومی که در انتظارش است برحذر می‌دارد و به او هشدار می‌دهد:

شه‌ن‌شاه و رستم بجنبد ز جای	شما با تهمتن ندارید پای
نماند یکی زنده از لشکرت	ندانم چه آید ز بد بر سرت
دریغ آیدم کین چنین یال و سفت	همی از پلنگان ببايد نهفت

نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

(همان)

نکته قابل‌بحث دیگر این است که «یونگ همزاد مؤنث را معادل «آروس مادرانه» شورمندی یا عشق در مردان می‌داند و همزاد مذکر یعنی آنیموس را معادل کلام (خرد یا منطق) در زنان برمی‌شمارد» (بیلسکر، ۱۳۸۴: ۵۴). پس باید گفت، گردآفرید به واسطه جسارت، خرد و اندیشه استوار برگرفته از آنیموس (کهن‌الگوی نرینه‌اش) سهراب را از سرانجام شوم این نبرد آگاه می‌کند اما عقده قدرت‌خواهی و برتری‌جویی بیش‌ازحد سهراب مانع از دریافت و درک این سخنان می‌شود.

در پایان می‌توان گفت پرخاشگری و کشاکش و خوی جنگندگی که بر بنیاد کهن‌الگوی آنیموس در نهاد هر زن یا دختری گذاشته شده است، می‌بایست بر مرد یا مردانی با خوی سلحشوری و جنگاوری همسانی و برابری کند تا زن بتواند این نیروی ناخودآگاه نهفته درونی را به راحتی به بیرون انتقال دهد و بر آنان فرافکنی کند. گردآفرید نیز آنیموس خود را بر پهلوانان قلعه و مهم‌تر از همه بر رستم فرافکنی می‌کند، به گونه‌ای که در سخنان خود به سهراب می‌گوید: «شما با تهمتن ندارید پای» (همان، ۱۳۵). گردآفرید می‌داند که رستم نیز نمونه کامل و بارزتری از

کین کشی و جنگاوری است؛ بنابراین کهن‌الگوی گردآفرید، با چنین فرافکنی‌های برابر و مساوی؛ به اوج نیرومندی و قدرت می‌رسد. تنها آن گاه که اسیر سهراب می‌شود؛ دقیقاً عکس این موضوع رخ می‌دهد اما این بار با بهره گرفتن از دیگر جنبه‌های مثبت آنیموس و همچنین با استفاده از هویت زنانه فارغ از آنیموس، خود را از چنگ سهراب می‌رهاند و برای بار دیگر سعی در بکار گرفتن نیروی نرینه‌اش می‌کند. در واقع گردآفرید از همان ابتدای داستان که نقش قهرمان دژ را به عهده می‌گیرد؛ سعی در شناخت و شکوفایی عناصر نهفته در ناخودآگاهش - به ویژه آنیموس - می‌کند و با قبول این نقش در مسیر خودشناسی قرار می‌گیرد؛ زیرا که «اهمیت آنیما و آنیموس برای سلامت روان در آن است که هر دو باید بیان شود» (شولتز ۱۳۹۰: ۱۳۴). گردآفرید نیز در نبرد با سهراب خصایص مردانه خود (پرخاشگری) را همراه با خصوصیات جنسی‌اش بروز می‌دهد و آن را بیان می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت که شخصیت اسطوره‌ای گردآفرید یکی از کهن‌الگوهای ایرانی برای زنان ایران زمین است.

۲. کتابیون

کتابیون در شاهنامه همسر گشتاسب و دختر قیصر روم است که در روند داستان گشتاسب و ماجرای اسفندیار، نقش مهمی را ایفا می‌کند. از صفات بارز آنیموس کهن‌الگوی مادر است که در کردار و رفتارهای او نمود بارزی دارد. فردوسی در داستان پادشاهی لهراسب به چند صفت بارز او اشاره می‌کند:

یکی بود مهتر کتابیون به نام
خردمند و روشندل و شادکام
(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۵: ۱۹)

کتابیون در شاهنامه، از همان آغاز داستان نقش یاریگری و راهنمایی اسفندیار را بر عهده دارد و سعی در نجات فرزندش دارد که این ویژگی، نمودی از کهن‌الگوی مادرانه و در کتابیون بارز است. یکی از خصوصیات کهن‌الگوی مادر، وجه مراقبت کننده و مهربان بودن است. کتابیون زنی با خرد، با حس و عاطفه و صلح‌جوست که بزرگ‌ترین هم و غمش محافظت از اسفندیار و آگاهی دادن به اوست. صورت مثالی مادر نیکوکار نه تنها در شکل آنیما و معشوقه بلکه در هیئت زنی زیبا و مهربان که یار و یاور قهرمان است بروز می‌کند. «کهن‌الگوی مادر، نیکوکارانه بودنش است که در مواقع سختی و خطر به کمک فرزند می‌شتابد و می‌خواهد او را از مهلکه برهاند» (ال‌گورین و

دیگران، ۱۳۷۰: ۱۷۸). کنایون نیز غم‌خوار فرزند است و زمانی که اسفندیار از پدرش شکایت می‌کند نگران فرزند می‌شود:

غمی شد ز گفتار او مادرش

همه پرنیان خوار شد بر برش

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۹۴)

یکی از سیستم‌های ساخت شخصیت از دیدگاه یونگ من یا خودآگاه است. «من» همان شعور ظاهر یا ضمیر خودآگاه است که از احساسات و خاطره‌ها و افکار و تمایلات و عواطف و به‌طور کلی از هر آنچه معلوم شخص است، یا می‌تواند معلوم او باشد، تشکیل یافته و علم شخص را به وحدت و هویتش میسر می‌سازد» (سیاسی، ۱۳۸۸: ۷۳۹)؛ بنابراین می‌توان گفت که «خود»، همان ذهن هوشیار است» (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۰۸) ذهن کنایون هم بسیار هوشیارانه عمل می‌کند و می‌اندیشد، او به‌روشنی از نیت گشتاسب آگاه بود.

بدانست کان تاج و تخت و کلاه

نبخشد ورا نامبردار شاه

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۹۴)

درباره «من» یا خودآگاه باید گفت که «ما پیوسته در طول زندگی دست‌خوش محرک‌های دامنه‌داری هستیم که وسعت آن‌ها بیش از آن است که بتوانیم به‌طور مؤثری از عهده آن برآیم، از این رو باید در ادراک آن‌چه پیرامون ما می‌گذرد گزینش‌گر باشیم. باید محرک‌هایی که بی‌معنا، نامربوط، زیان‌آور و تهدیدکننده است بی‌الاییم. این کنش حیاتی را «من» انجام می‌دهد» (شولتز، ۱۳۹۰: ۱۲۷). این «من» در نهاد کنایون به شیوه خاصی بارز است:

جز از سیستان در جهان جای هست

دلیری مکن تیز منمای دست

مرا خاکسار دو گیتی مکن

از این مهربان مام بشنو سخن

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۰۵)

کنایون در سخنانش خود را مادر مهربان خطاب می‌کند؛ بنابراین می‌توان گفت کنایون احساسات و عواطفی که باید معلوم هر شخصی باشد را داراست به گونه‌ای که خود او هم به آن اشاره می‌کند. کهن‌الگوی آنیموس در شخصیت کنایون نیز نمود قابل‌توجهی دارد، یونگ، مرد درون زنان را این گونه می‌نماید: «زن امروزی، از این واقعیت غیرقابل‌انکار آگاه است که او به بالاترین و بهترین چیز در خورد دست نمی‌یابد مگر در حالت عشق» (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۳۶). آنیموس، آن زمان که از ژرفای ناخودآگاهی همگانی به خودآگاهی، فرافکنی می‌شود؛ نخست در

پدر هر زنی نمادینه می‌شود. زنان، همیشه به‌سوی مردانی کشیده می‌شوند که ویژگی‌های آنیموس درونشان را دارند. پس بر این اساس، این‌گونه مردان برگزیده از سوی زنان که یک‌باره با دیدن آن‌ها، با خویش می‌گویند، «همان است که من می‌خواهم» نماد کهن‌الگوی آنیموس زنان خواهد بود. کتابیون از جمله آن‌ها است که آنیموس آن‌ها بر شوهر خود (عشق در یک نگاه) نهادینه می‌شود. آنیموس کتابیون زمانی به بیرون افکنده می‌شود که گشتاسپ را در خواب می‌بیند و آن‌گاه که در بیداری باز او را می‌بیند. بی‌درنگ این الگوی به بیرون افکنده شده بر دل گشتاسپ می‌نشیند. به این معنا که کتابیون این مرد درون خویش را بر نخستین مرد زندگی‌اش که او را در رؤیایش دیده فرافکنی می‌کند؛ زیرا به گفته یونگ «کهن‌الگوی آنیموس در رؤیای زنان، خویش را به گونهٔ مرد یا گروهی از مردان پدیدار می‌گرداند» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۹۰). کتابیون پیوند خود با گشتاسپ را در یک رؤیای اسطوره‌ای که ریشه در روان دارد، درمی‌یابد. در واقع تمامی مردانی که زنان پر شور و شر حماسه‌های اسطوره‌ای، در نگاه نخستین، شیفته و فریفته آنان می‌شوند، نمودی بیرونی از کهن‌الگوی آنیموس آن زنان می‌تواند باشد. پس این کهن‌الگو نیز در اسطوره‌ها خود را در سیمای مردانه‌ای نشان می‌دهد. و این نمادپردازی درست می‌نماید، چرا که کهن‌الگوی آنیموس به‌راستی که مرد درون هر زنی است و فرافکنی آن به بیرون نیز باید بر مردان باشد؛ هم‌چنان که کهن‌الگوی آنیما در نمادهای اسطوره‌ای، خویش را در پیکرهای زنانه نشان می‌دهد، هرچند که یونگ خود این عقیده را با شک و تردید بیان می‌کند و می‌گوید: «آن‌ها شاید عبارت از تعبیر روانی اقلیت ژن‌های ماده در بدن نر باشد» (یونگ، ۱۳۷۰: ۵۰). در ادامه باید گفت، یونگ بر این باور است که «خواب نه تنها به چگونگی زندگی خواب بیننده بستگی دارد، بلکه خود بخشی از بافت عوامل روانی آن است. او همچنین دریافت که خواب در مجموع از یک ترتیب و شکل باطنی تبعیت می‌کند و نام آن را "فرایند فردیت" گذاشت» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۴۱). همین مسئله در زندگی کتابیون نیز بارز است. نمونه آن خوابی است که دربارهٔ خواستگاری می‌بیند. بدین‌گونه که او شبی در خواب می‌بیند که مردان شهر جمع شدند و در آن میان، مردی غریبه، دسته‌گلی به او می‌دهد و دسته‌گلی از او می‌گیرد:

کتابیون چنان دید یک شب به خواب که روشن شدی کشور از آفتاب

یکی انجمن مرد پیدا شدی / از انبوه مردم ثریا شدی

سر انجمن بود بیگانه‌ای / غریبی دل آزار فرزانه‌ای
به بالای سرو و به دیدار ماه / نشستش چون بر سرگاه شاه

یکی دسته‌ای دادی کتابی بدوی / و زو بستدی دسته رنگ و بوی
(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۱۸)

همچنین باید گفت که «رؤیا، در زمان ما از دید روان کاوی و راه بردن به نهفته‌های ناخودآگاهی، ارزش و کاربرد یافته است» (کزازی، ۱۳۷۲: ۸۱)؛ بنابراین در همان روزها، قیصر بزرگان را دعوت می‌کند، گشتاسپ هم به همراه مرد دهقان به تماشای مراسم می‌رود زمانی که کتابیون گشتاسپ را می‌بیند، همان را می‌یابد که در خواب دیده بود؛ پس او را برمی‌گزیند: چو از دور گشتاسپ را دید گفت / که آن خواب سربر کشید از نهفت

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۱)

برای روشن تر شدن مطالب فوق باید گفت «در جریان فرایند فردیت، نقش «خود» به‌عنوان یک راهنمای درونی و یک مرکز تنظیم‌کننده کنش‌های ناخودآگاه، بسیار برجسته و ویژه است» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۴۰-۲۴۴). در واقع می‌توان گفت کتابیون با دیدن این خواب و به ناخود آگاه آمدن آنیموس، در مسیر فرایند فردیت قرار می‌گیرد که بعدها به‌طور کامل در داستان رستم و اسفندیار به این فردیت می‌رسد. همچنین «تجسم عنصر نرینه در ناخودآگاه زن همانند عنصر مادینه در مرد، جنبه‌های مثبت و منفی دارد. عنصر نرینه به ندرت به‌صورت تخیلات جنسی نمود پیدا می‌کند» (همان، ۲۸۵). پس باید گفت آنیموس اساساً، زنان را عاشق و شیفته مردان می‌سازد و این بر پایه شهوت و نیازهای تنی استوار نیست.

در مسیر جریان طبیعی توسعه، «آنیموس، بر بسیاری از شکل‌های مذکر فرافکنده می‌شود و هنگامی که این فرافکنی صورت گرفت؛ یک زن به‌طور قطع می‌پندارد که مرد موردنظر همان‌گونه است که او مشاهده می‌کند» (فریدا، ۱۳۷۴: ۶۰). پس درباره کتابیون باید گفت آنگاه که آنیموس کتابیون در خواب در سیمای مرد غریبه‌ای ظاهر می‌شود؛ و زمانی که در بیداری همان

حالات را می‌بیند، می‌پندارد آنیموسی که از ناخودآگاهش به خودآگاه آمده؛ همین مردی است که در خواب دیده و در بیداری هم به واقعیت تبدیل شده است، پس آن را برمی‌گزیند. یکی از جنبه‌های منفی آنیموس که در شخصیت کتایون نمود پیدا می‌کند بستن چشم راستین‌بینش است. کتایون با انتخاب گشتاسب از تاج و تخت پدر درمی‌گذرد؛ زیرا قیصر روم از انتخاب دخترش خرسند نیست و از این‌که دخترش مردی غریبه و ناشناس را به‌عنوان شوی خود برگزیده، ناراحت است به همین دلیل او را از کاخ و تاج و نگین دور می‌کند:

چو بشنید قیصر بران برنهاد
که دخت گرامی بگشتاسب داد
بدو گفت با او برو همچنین
نیابی ز من گنج و تاج و نگین
(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۵: ۲۲)

هم‌چنان که گفته شد کتایون، گشتاسب (آنیموس) را به گنج و ثروت پدر ترجیح می‌دهد. مرد درونی کتایون (گشتاسب) که در خواب هم او را دیده بود با مردی که در بیرون مشاهده کرد، هم‌همسان بود و مطابقت می‌کرد. در خواب مردی را دیده بود که:

سر انجمن بود بیگانه‌ای
غریبی دل آزار و فرازنه‌ای
به بالای سرو و به دیدار ماه
نشستنش چون بر سر گاه شاه
(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۵: ۲۰)

هرچند کتایون بر این باور است که به ایده‌آل خود دست یافته، اما از زمانی که با گشتاسب از قصر پدر خود بیرون می‌رود تا پایان داستان رستم و اسفندیار سختی‌های زیادی می‌کشد؛ بنابراین می‌توان گفت، یکی از جنبه‌های منفی آنیموس برای کتایون این است که چشم راستی‌بینش را می‌بندد و شاهزاده‌رؤیایی خود (گشتاسب) را بدون شناخت کافی بر پدر و ثروتش ترجیح می‌دهد، زیرا گشتاسب بر خلاف کتایون که شخصیتی مثبت و سالم دارد به دلیل داشتن عقده‌فزون‌خواهی و درون‌اهریمنی و تاریکش، از شخصیتی منفی و بیمارگونه برخوردار است. کهن‌الگوی آنیموس تنها جنبه‌های منفی و زیانبار ندارد، «بلکه از جنبه‌های مثبت گران‌بهایی نیز برخوردار است و می‌تواند به‌واسطه‌فعالیت خلاقش به خود مرتبط گردد» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۹۱) که یک نمونه آن خردورزی و شکیبایی و استواری روحی است، زیرا یکی از ویژگی‌های سودمند و مثبت عنصر نرینه این است که به زن صلابت روحی می‌دهند. (همان). این ویژگی و صفت را ما می‌توانیم در شخصیت کتایون جستجو کنیم. کتایون با هوشمندی و خردمندی ویژه خود، از انگیزه

شوم شوهرش گشتاسب آگاه است. کتابیون مانع از رفتن اسفندیار به زاولستان می‌شود و فرزندش را پند می‌دهد:

ز گیتی همی پند مادر نیوش

به بد تیز مشتاب و بر بد مکوش

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۰۴)

در ادامه باید بگوییم که «طرف مثبت عنصر نرینه نیز می‌تواند بانی روح مبتکر، شجاعت، شرافتمندی و در عالی‌ترین شکل خود وسعت روحی باشد». (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۹۳). کتابیون، برای اسفندیار صفات و گذشته رستم را بر می‌خواند؛ و این نشان‌دهنده این است که او یک زن معمولی حرم‌سرای نیست و از سیاست روز آگاه است:

سواری که باشد به نیروی پیل

به گفتار خوار آیدش رود نیل

بدرد جگرگاه دیو سپید

ز شمشیر او گم کند راه شید

همان ماه هاماوران را بکشت

نیاراست گفتن کس او را درشت

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۰۶)

نکته دیگری که درباره کهن‌الگوی آنیموس در زن وجود دارد این است که «می‌تواند اغلب به صورت باورهای نهفته مقدس و یا آشکار پدیدار گردد» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۸۵) مادران حماسه‌های اسطوره‌ای ایرانی، هم‌چون سیندخت، رودابه، ته‌مین، جریره، کتابیون و... همگی سرشت‌های مینوی و آسمانی در خویش دارند که در رفتارها و کنش‌های آنان دیده می‌شود. «کهن‌الگوی آنیموس، در زن به وی استواری روحی می‌دهد و مایه بسیاری از تجربه‌های مذهبی و مینوی وی می‌شود؛ تا بدان‌جا که او می‌تواند پرده از رازها بردارد و رخدادهای آینده را پیش‌بینی کند». (همان: ۲۹۳) کتابیون به‌واسطه آینده‌نگری خود، سیستان را قتل‌گاه اسفندیار می‌داند و این‌گونه فرزند را نصیحت می‌کند:

جز از سیستان در جهان جای هست

جوانی مکن تیز منمای دست

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۳۰۷)

حتی سرنوشت خویش را می‌داند و آن را در گرو این سفر می‌بیند:

مرا خاکسار دو گیتی مکن

از این مهربان مام بشنو سخن

(همان)

گویا کتابیون از پیش می‌دانست که فرزندان اسفندیار در این سفر گشته می‌شوند، به همین دلیل اسفندیار را از بردن فرزندان منصرف می‌کرد. کهن‌الگوی نرینه کتابیون در این داستان از جنبه‌های مثبت آن بهره برده و او را روحانی و مقدس جلوه می‌دهد، به گونه‌ای که دل و اندیشه‌اش را از بدی، پاک و بی‌آلایش می‌گرداند. «زن از طریق عنصر نرینه می‌تواند به انکشاف نهفته در شرایط عینی شخصیتی و فرهنگی خود، آگاهی یابد و به زندگی روحانی تری دست یازد» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۹۳). کتابیون در زندگی خود به‌ویژه از زمانی که دین بهی را می‌پذیرد؛ روحانی می‌زید و اندیشه‌های مینوی را در سر می‌پروراند. او به اسفندیار می‌گوید که رفتن او به سیستان، خواست و دلخواه اهریمن است.

از دیگر مشخصه‌های روان‌شناسانه کتابیون، بررسی فردیت در شخصیت اوست. «از دیدگاه یونگ نخستین شرط فردیت یافتگی، آگاهی یافتن از آن دسته از جنبه‌هایی است که مورد غفلت واقع شده‌اند. فردیت یافتن غریزی است و هدفی است که در راهش تلاش می‌کنیم» (شولتس، ۱۹۰: ۱۴۱). کتابیون با انتخاب گشتاسب به‌عنوان همسر دلخواهش راهی سخت را برگزید اما این انتخاب برای او مقدمه‌ای برای رسیدن به خویشتن و فردیت یافتگی بود. «جنبه دیگر فردیت یافتگی، فدا کردن هدف‌های مادی دوران جوانی و ویژگی‌هایی از شخصیت که شخص را قادر به کسب آن هدف‌ها می‌کرد» (همان: ۱۴۲). کتابیون با انتخاب گشتاسب، از تخت و تاج و گنج و نگین پدر محروم گردید. در گذر از فرآیند فردیت، شخص با جنبه‌هایی از تمایلات ناشناخته و یا سرکوب شده شخصیت ناخودآگاه آشنا می‌شود و با بازشناسی و جذب آن‌ها تجربه‌ای درونی را می‌آزماید؛ تجربه‌ای که در واقع مکاشفه‌ای روحانی برای وصول به تعالی روانی و کشف خویشتن حقیقی است. در واقع کتابیون، با اندیشه‌ای سخته و درست؛ رنج رسیدن به تکامل و فردیت را به گنج پدر که می‌توانست در آن دوران جوانی‌اش از آن بهره ببرد؛ ترجیح داد و در این راه هم سربلند بیرون آمد.

۳. ته‌مینه

ته‌مینه دختر شاه سمنگان، همسر رستم و مادر سهراب، یکی از زنان نام‌آور شاهنامه فردوسی است. ته‌مینه از آن کسان است که ارزش زندگی را در عرض و کیفیت آن می‌داند و حاضر است در ازای شبی با رستم بودن، سال‌ها رنج بزرگ کردن فرزند را در غیاب پدر، به شیرینی تحمل کند. چهره ته‌مینه به‌صورت زنی دل‌ربا و مادری فداکار ترسیم شده است، مادری

مهربان و رنج کشیده که در غیاب شوهر دلخواه خود فرزندش سهراب را بزرگ می‌کند. در این پژوهش به بررسی شخصیت تهمنه از دیدگاه یونگ می‌پردازیم. قبل از بررسی شخصیت تهمنه باید ابتدا به نظریه یونگ استناد کنیم، از نظر وی «خود یا من، شعور آگاه یا ضمیر خود آگاه است که مجموعه‌ای از احساسات، خاطرات، افکار و عواطفی که شخص نسبت به آن آگاهی دارد و برای او معلوم است و باعث پی‌بردن و شناخت او از وحدت و هویت خود می‌شود» (کریمی، ۱۳۷۳: ۸۷). نمونه آن در رفتار تهمنه کاملاً مشهود است.

زمانی که رستم برای پیدا کردن رخش خود به سرای شاه سمنگان می‌رود، شب‌هنگام، دختر شاه سمنگان با خدمتکاری شمع به دست وارد خوابگاه رستم می‌شود و حین معرفی کردن خود و سخن گفتن از دلاوری‌های رستم، به او ابراز عشق می‌کند و آرزوی خود را مبنی بر داشتن فرزندی از رستم بیان می‌کند. تهمنه به‌عنوان شخصیتی پاک‌دامن و عقیف، به روشنی از احساسات و عواطف خود آگاه است، آن را می‌شناسد و در پی این است که در مواقعی مناسب این آگاهی را به وحدت برساند؛ بنابراین، زمانی که موقعیت بروز این آگاهی فرا می‌رسد، جسورانه و بی‌باکانه آن را به زبان می‌آورد و احساسات و عواطف و عشق خود را به رستم ابراز می‌دارد.

چنین داد پاسخ که تهمنه‌ام	تو گویی که از غم به دو نیمه‌ام
به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست	چو من زیر چرخ کبود اندکی است
ترایم کنون گر بخواهی مرا	نبیند جزین مرغ و ماهی مرا

(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۲: ۱۲۲)

دیدار نخستین تهمنه دو اصل را رعایت می‌کند؛ نخست آن که رستم در هوشیاری کامل نباشد چرا که تهمنه می‌داند شوی آینده وی اهل معاشرت و خلوت‌گزینی و معاشقه با زنان نیست؛ «خرامان بیامد به بالین مست» دوم این که مراقب است کسی او را در حال این اقدام جسورانه نبیند:

سخن گفتن آمد نهفته به راز	در خوابگه نرم کردند باز
---------------------------	-------------------------

(همان)

که این رفتار نشات گرفته از:

کس از پرده بیرون ندیدی مرا	نه هرگز کس آوا شنیدی مرا
----------------------------	--------------------------

(همان)

تهمینه از دلاوری‌های رستم به شیوهٔ افسانه آگاه شده و دیدن رستم و رسیدن به او را به صورت امیال و آرزو در درون خود پرورش داد و منتظر بود که این تمایل و آرزو به وقوع بپیوندد؛ او بی‌پرده و صریح افکار و تمایلات خود را که در ضمیر آگاهش بوده به رستم می‌گوید:

بکر دار افسانه از هر کسی
چو این داستان‌ها شنیدم ز تو
شندم همی داستانت بسی
بسی لب به دندان گزیدم ز تو
بجستم همی کتف و یال و برت
بدین شهر کرد ایزد آبشخورت
تو را هم کنون گر بخواهی مرا
نبیند جز این مرغ و ماهی مرا

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۲۲)

تهمینه وحدت و تکامل هویت خود را در این می‌بیند که از فردی همچون رستم که دلاوری‌هایش زبانزد خاص و عام است؛ صاحب فرزندی شود:

یکی آنک بر تو چنین گشته‌ام
مگر چون تو باشد به مردی و زور
خرد را ز بهر هوا کشته‌ام
سپهرش دهد بهره کیوان و هور
و دیگر که از تو مگر کردگار
نشاند یکی پورم اندر کنار

(همان، ۱۲۳)

کهن‌الگوی مادر از دیگر مواردی است که دربارهٔ شخصیت تهمینه می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد.

کهن‌الگوی مادر در دیدگاه یونگ «دارای صفاتی از جمله: شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی، فرزاندگی، رفعت، غریزه، انگیزهٔ یاری‌دهنده و هر آنچه مهربان است و هر آنچه می‌پروراند و نگهداری می‌کند» (یونگ، ۱۳۶۸: ۲۶). دربارهٔ ریشهٔ کهن‌الگوی مادر باید بگوییم که این صورت ازلی، همچون کهن‌الگوهای دیگر، «تجربیات و معلوماتی هستند که در طول تاریخ از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند». (کریمی، ۱۳۷۳: ۸۷). صفات کهن‌الگوی مادر در شخصیت بیشتر مادران اسطوره‌ای در شاهنامه به‌ویژه در شخصیت کتایون (مادر اسفندیار) و تهمینه (مادر سهراب) نمود بارزتری دارند. فعالیت‌های او، در زمینهٔ نقش مادرانه‌اش صورت می‌گیرد و به همان مادری تبدیل می‌شود که تمام هستی‌اش را به پای فرزند می‌نهد. بهترین نمونهٔ آن زمانی بروز می‌کند که سهراب را در جهت جلوگیری از ایجاد نبرد با رستم راهنمایی می‌کند؛ تا آنجا که تأثیر این راهنمایی‌ها و نشانه‌ها، در گفتگوی میان سهراب و هومان مشهود است:

نشان‌های مادر بیابم همی

به دل نیز لختی بتابم همی

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۸۰)

در واپسین لحظات دیدار پسر و پدر نیز، سهراب از نشانه‌ها و راهنمایی‌هایی که تهمینه برای یافتن رستم کرده است سخن می‌گوید:

نشان داد مادر مرا از پدر

ز مهر اندر آمد روانم به سر

(همان، ۱۸۶)

با توجه به ابیات فوق باید گفت که تهمینه از دیدگاه یونگ همان کهن‌الگوی مادر نیکوکار است که در موقع سختی و خطر به یاری فرزند می‌شتابد و سعی می‌کند او را از مهلکه برهاند. «این کهن‌الگو صفاتی را آشکار می‌کند که عبارت‌اند از: شفقت و شوق مادرانه، قدرت، جادویی، فرزاندگی و رفعت روحانی که برتر از دلیل و برهان است» (یونگ، ۱۳۶۸: ۲۶). همین خصوصیات است که سبب می‌شود، پس از آن که سهراب، تهمینه را از سفرش آگاه می‌کند او را از رویارویی با افراسیاب برحذر دارد:

بدو گفت کافراسیاب این سخن

نباید که داند ز سر تا به بن

(همان، ۱۲۶)

تهمینه مهره پدر را به او می‌دهد و باز برای اطمینان بیشتر برادر خود «زندرز» را به همراه سهراب می‌فرستد. این مادر نیک‌سرشت جدا از راهنمایی و برحذر داشتن، به‌طور ضمنی دلش به وقوع تراژدی گواهی می‌دهد، به گونه‌ای که سهراب در واپسین لحظات مرگش می‌گوید «بیامد پر از خون دو رخ مادرم» هم‌چنین «همی جانش از رفتن من بخت». تهمینه به یاری غریزه بسیار نیرومندی که از ازل در جان دردمند مادران نشانده شده، خطر قریب‌الوقوع را احساس می‌کند و دردا که مادر بینوا قادر نیست کم‌ترین اقدامی برای نجات فرزند دلاورش انجام دهد. او تنها به سهراب هشدار و نشانه می‌دهد و زنده‌رزم را به همراه سهراب می‌فرستد. استیلاي سرنوشت بر قهرمان تراژدی باعث می‌شود که او هشدارهای دلسوزانه مادر را نادیده بگیرد و در ورطه هولناک بیفتد و با نادیده گرفتن هشدارهای مادر، شرنگک تلخ مرگ را می‌نوشد. از دیگر مواردی که روان‌شناسی تهمینه را مورد بررسی قرار می‌دهد، آنیموس و چگونگی شکل‌گیری آن در شخصیت اوست.

آنیموس درونی ته‌مینه زمانی بروز می‌کند که وی خود را در نخستین دیدار به مرد مورد علاقه‌اش رستم فرافکنی می‌کند. درباره آنیموس در موارد فوق بیان کردیم، زنان همیشه به‌سوی مردانی کشیده می‌شوند که ویژگی‌های نرینه روان درونشان را دارند. ته‌مینه با شنیدن اوصاف و دلاوری‌های رستم به او دل می‌بازد، شیفته او می‌شود و در انتظار فرصتی است که از نزدیک با او برخورد کند و نرینه روان خود را بر او فرافکنی کند و خود را بر رستم عرضه می‌دارد و در ابراز عشق و دل‌باختگی بی‌تامل پیش‌قدم می‌شود، ته‌مینه با شنیدن خصوصیات رستم او را در شکل و قیافه آنیموس خود تصور می‌کند:

بکردار افسانه از هر کسی
شنیدم همی داستانت بسی
(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۲: ۱۲۲)

یکی دیگر از ویژگی‌های سودمند و برجسته نرینه روان، صلابت بخشیدن به زنان است. گاهی جنبه‌های مثبت کهن‌الگوی نرینه روان چنان بر فرد تأثیر مثبت می‌گذارد که زنی همچون ته‌مینه را وادار به درخواست پاک و جسورانه از رستم می‌کند. ته‌مینه نمونه عجیب شهامت و جسارت است که به رضایت کامل پدر «چو بشنید شاه این سخن شاد شد» تن به ازدواج مرد ایده‌آل و آرمانی خود می‌دهد. زمانی که از ورود رستم به سرای پدر آگاه می‌شود، چنان آنیموس درونش انگیزه می‌شود که بدون ترس و دلهره و با استواری روحی شبانگاه با معرفی خود به بالین رستم می‌رود و خواسته‌اش را بیان می‌کند و خود را بر وی عرضه می‌کند:

چنین داد پاسخ که ته‌مینه‌ام
تو گویی که از غم به دو نیمه‌ام

یکی دخت شاه سمنگان منم
ز پشت هژیران و شیران منم...
(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۲: ۱۲۲)

ته‌مینه از خرد و عقل و درایت خود بهره می‌گیرد و در این اندیشه است که از فردی چون رستم صاحب فرزندی شود. هر چند ته‌مینه در سخنانش به رستم می‌گوید:

یکی آنک بر تو چنین گشته‌ام
خرد را ز بهر هوا کشته‌ام
(همان، ۱۲۳)

اما در واقع این‌گونه سخن گفتن ته‌مینه از شرم و حیا و پاکدامنی وی حکایت دارد. او عاشق و شیفته رستم شده اما نه برای هوا و هوس، زمانی که ته‌مینه شبانگاه بر بالین رستم می‌آید، فردوسی

برای پاک نشان دادن تهمینه و حتی پاک نشان دادن دل‌باختگی رستم، تهمینه را از جان و خرد سرشته توصیف می‌کند:

روانش خرد بود و تن، جان پاک
تو گفستی که بهره ندارد ز خاک
(همان، ۱۲۲)

تهمینه از همان ابتدا با استواری تمام دست به گزینشی زده بود که تنها خود می‌توانست مدافع آن باشد، او در هر صورت، چه در بین خاندان خود و چه در بین مردم، زنی تلقی می‌شود که برای بودن با مرد دلخواه خود (حتی برای یک شب) به بیگانه روی آورده است و تمام سختی‌ها و رنج‌های این عشق را به جان و دل خواهان است. او با همان صلابت و استواری روح و خرد؛ یکه و تنها به پرورش کودکی می‌پردازد که سایه پدر بر سر او نیست و مادر، همه کس اوست. برای بهتر نشان دادن موضوع باید گفت که عنصر نرینه، دارای چهار مرحله انکشاف است «۱- به صورت نیروی جسمانی ۲- به صورت روحی مبتکر و قابلیت برنامه‌ریزی ۳- در قالب گفتار که به صورت استاد یا کشیش پدیدار می‌گردد ۴- در آخرین مرحله هم با تجسم اندیشه نمودار می‌شود» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۹۳). پس نخستین مرحله از شناخت کهن‌الگوی آنیموس به صورت نیروی جسمانی ظاهر می‌شود؛ به این معنی، زنی که به شناخت آنیموس خود دست می‌یابد؛ در بیرون روان خود به مردانی دلبستگی و کشش می‌یابد که یا «در قالب یک ورزشکار باشد یا نیرویی بیش از مردان دیگر داشته و زنده پیل و بزرگ هیکل باشد. نمونه بازار چنین افرادی تهمینه است او انسانی است قهرمان طلب که حاضر نیست دیگران برایش همسر گزینند؛ همان‌گونه که اشاره کردیم او شیفته دلاوری‌ها و خصوصیات یگانه و بی‌همتای رستم شده بود:

بکردار افسانه از هر کسی
کدامی داستانت بسی
که از شیر و دیو و نهنگ و پلنگ
نترسی و هستی چنین تیز چنگ
شب تیره تنها به توران شوی
بگردی بر آن مرز و هم بغنوی
به تنها یکی گرو بریان کنی
هوا را به شمشیر گریان کنی

(فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۲۲-۱۲۳)

رستم نماد کامل یک جهان پهلوان است که تهمینه عنصر نرینه خود را در شخصیت این مرد نهادینه می‌کند و او را خواهان می‌شود تا به اولین مرحله از شناخت آنیموس خود که همان نیروی جسمانی است دست می‌یابد، زیرا اولاً او به مردی گرایش پیدا کرده که در سراسر ایران و جهان از

لحاظ تن و عمل بی‌همتا است؛ ثانیاً او پس از رودابه دومین زنی است که توانسته کودکی پیلتن (سهراب) را وزن حمل کند:

تو گفستی گو پیلتن رستمست
و گر سام شیرست و گر نیرمست
(همان، ۱۲۵)

بی‌شک، بودن چنین جنینی، مادری با نیروی جسمانی قوی و محکمی می‌خواهد تا بتواند به آسانی او را به دنیا آورد. دومین مرحله انکشاف نرینه‌روان به صورت روحی مبتکر و قابلیت برنامه‌ریزی ظاهر می‌شود. تهمینه زنی هوشمند و بی‌باک است که این مرحله از آنیموس را با استفاده از اندیشه و فکر خلاقانه‌اش به دست می‌آورد. وی پرده‌نشینی پاکدامن است:

کس از پرده بیرون ندیدی مرا
نه هرگز کس آوا شنیدی مرا
(همان، ۱۲۲)

ولی جهان را می‌بیند و در جریان خبرهای روز قرار می‌گیرد؛ مثلاً آگاهی کامل از ویژگی‌های

رستم...

تهمینه از پیش، دلاوری‌های رستم را از این و آن می‌شنود و در پی فرصتی می‌گردد که خود را بر رستم عرضه کند تا بتواند فرزندى هم‌چون او داشته باشد که مایه سربلندی تهمینه در ایران و جهان گردد. در واقع گزینش تهمینه، رستم را به‌عنوان شوی خود ناشی از تدبیر و دوراندیشی اوست. او پس از پیوندش با رستم نه‌تنها مادری موفق بوده، بلکه نقش پدر را در طول مدت رشد و بالندگی فرزند دل‌بند خود سهراب، به‌خوبی بر عهده گرفته است. مادری که با وجود خلاقیت‌هایی که برای ایجاد زندگی زناشویی از خود نشان می‌دهد؛ خیلی زود تنها می‌ماند اما همواره با امیدواری و ایمان، تلخی‌های دوری را تحمل می‌کند و آینده‌ای روشن برای خود، همسرش رستم و سهراب ترسیم می‌کند. تهمینه با وجود این که می‌داند رستم یک شب بیشتر نزد او نخواهد ماند، اما با روح و خرد خلاقش آینده‌نگری می‌کند که در آینده نزدیک جوانی را در کنار خود خواهد داشت که همه امید و زندگی مادر خواهد شد و با دیدن سهراب گویی جهان پهلوان رستم را می‌بیند اما این خلاقیت و نوآوری دیری نمی‌پاید و با رفتن فرزند از پیش مادر درهم می‌شکند و تمام تدبیرهای تهمینه در طول داستان با به‌وجود آمدن گره‌های کوچک و بزرگ مانند کشته شدن ژنده رزم، تنها شناساننده پدر و پسر نقش بر آب می‌شود.

مرحله دیگر شناخت کهن‌الگوی آنیموس در قالب گفتار بروز می‌کند. این مرحله از آنیموس در هر زنی پدیدار می‌شود، او را به سخنوری و چیره‌زبانی وا می‌دارد. به گونه‌ای که سخنان شیرینش دیگری را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ سخنوری استادانه ته‌مینه نزد رستم، به گونه‌ای بر رستم تأثیر گذار بود که رستم در همان شب با دعوت کردن موبد، او را از پدرش خواستگاری می‌کند. ته‌مینه خود را این‌گونه معرفی می‌کند:

یکی دخت شاه سمنگان منم
ز پشت هژبر و پلنگان منم
(همان)

در ادامه با دلربایی و تر‌زبانی، به پاک‌دامنی و زیبایی خود اشاره می‌کند:

بگیتی ز خوبان مرا جفت نیست
چو من زیر چرخ کبود اندکیست

کس از پرده بیرون ندیدی مرا
نه هرگز کس آوا شنیدی مرا
(همان)

و پس از بیان دلاوری‌های رستم، بی‌باکانه در عشق‌ورزی پیش قدم می‌شود و درخواست خود را بیان می‌کند:

یکی آنک بر تو چنین گشته‌ام
خرد را ز بهر هوا کشته‌ام
و دیگر که از تو مگر کردگار
نشاند یکی پورم اندر کنار
مگر چون تو باشد به مردی و زور
سپهرش دهد بهره کیوان و هور
سه دیگر که اسپت بجای آورم
سمنگان همه زیر پای آورم
(همان، ۱۲۳)

دختری که ترکیبی از جان و خرد است با آن ظاهر زیبا و با آن نغزگفتاری رستم را به خود می‌کشد؛ بنابراین «طرف مثبت عنصر نرینه‌روان می‌تواند بانی روح مبتکر، شجاعت، شرافتمندی و در عالی‌ترین شکل خود وسعت روحی باشد. زن، از طریق عنصر نرینه می‌تواند به انکشاف نهفته در شرایط عینی شخصیتی و فرهنگی خود، آگاهی یابد و به زندگی روحانی‌تری دست یابد» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۹۳)؛ بنابراین زمانی که زنان، روحانی و آن جهانی می‌اندیشند و به عبارتی دیگر می‌توانند آینده را پیش‌بینی کنند؛ به این معناست که کهن‌الگوی نرینه‌روانشان برانگیخته شده و آن‌ها را وادار به چنین اندیشه‌ها و کردارهایی می‌کند. ته‌مینه جزو آن دسته از مادران اسطوره‌ای

حماسی است که سرشت‌های مینوی و آسمانی را در خویش پرورش داده و این خصوصیات در رفتارها و کنش‌های او دیده می‌شود. او از آن دسته مادرانی است که به کمک هوش و یاری غریزه مادری پایان شوم را پیش‌بینی می‌کند.

تهمینه که خود را در برابر لجاجت سهراب و همچنین سرنوشت تسلیم و ناکام می‌بیند، برای تسکین دل خود برادرش ژنده‌رزم را همراه سهراب به ایران می‌فرستد و از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند و در پی آن است که نگرانی‌های احتمالی سهراب را از شناختن پدر از بین ببرد. این اقدامات تهمینه از سرشت روحانی وی سرچشمه می‌گیرد که خود از جنبه‌های مثبت آنیموس است؛ زیرا که «آنیموس در زن به وی استواری روحی می‌دهد و مایه بسیاری از تجربه‌های مذهبی و مینوی وی می‌شود تا بدان‌جا که او می‌تواند پرده از رازها برگیرد و رخدادهای آینده را پیش بگوید» (یونگ، ۱۳۹۰: ۲۹۳). آنیموس علاوه بر جنبه مثبت جنبه منفی نیز دارد؛ یکی از این جنبه‌های منفی به پوچی رسیدن زن است و این حالت زمانی پیش می‌آید که زن کهن‌الگوی نرینه‌روانش برانگیخته شده و زیر سلطه آن قرار گرفته و احساس پوچی می‌کند و چه بسا که دست به خودکشی می‌زند. این ویژگی در گنش تهمینه کاملاً بارز است به گونه‌ای که پس از شنیدن مرگ سهراب شدیداً متأثر می‌شود که چرا خود او پسرش را در این سفر همراهی نکرده است، به همین جهت خود را سرزنش می‌کند و مقصر می‌داند:

همی گفتم مادرت بیچاره کرد
به خنجر جگرگاه تو پاره کرد
مرا رستم از دور بشناختی
ترا با من ای پور بناختی
(فردوسی، ۱۳۶۹. ج ۲: ۱۹۶)

تهمینه زندگی را بعد از مرگ سهراب بی‌هدف و بی‌انگیزه تصور می‌کند و شب و روز را با گریه کردن می‌گذرانند، به گونه‌ای که بیش از یک سال دوام نمی‌آورد و در پی سهراب می‌رود. رنج کشیدن و مصیبت دیدن یکی از ویژگی‌های زنان اسطوره‌ای است، رنج از دست دادن فرزند که زنان شاهنامه متحمل می‌شوند؛ این گونه مصیبت‌ها را در شاهنامه پربسامد کرده است. تهمینه هم از جمله زنانی است که پس از مرگ فرزند نوباوه خود احساس پوچی می‌کند و زندگی را جز در مرگ در چیزی نمی‌بیند. تهمینه دارای آنیموس مثبت است. او به روشنی عواطف و احساسات و وحدت درونی خود را می‌شناسد و به مرحله بروز می‌رساند. او نمونه زنان پاکدامنی است که درعین پاکی جسورانه عشق خود را ابراز می‌کند که در واقع این عمل وی در راستای نیروی

کهن‌الگوی آنیموس تهمینه قرار می‌گیرد، او وحدت و تکامل خود را در این می‌بیند که از یگانه مرد روزگار صاحب فرزندی شود. تهمینه با بروز آنیموس و نهادینه کردن آن در جهت مثبت و در مرد مورد علاقه‌اش؛ در مسیر شناخت خود می‌افتد که از برآیند و نشانه‌های بروز این کهن‌الگو می‌توان به توانایی جسمی تهمینه برای نگهداری سهراب در شکم و دیگری خلاقیت فکری و نوآوری او را نام برد. تهمینه از جمله زنانی است که دارای صفات کهن‌الگوی مادر است و ضمن این که از شوق و شفقت مادرانه برخوردار است؛ در کمال وفاداری و پایبندی به عهد خود با رستم تمامی تلاشش را برای صرف تربیت فرزندش انجام می‌دهد.

نتیجه‌گیری

بر اساس نقد روان‌شناسانه جدید، رفتار و کنش‌های مختلف افراد در موقعیت‌های گوناگون، نشان‌دهنده شخصیت آنان است. زنان در شاهنامه به علت نقش مهمی که در وقایع ایفا می‌کنند، همواره با اعمال و رفتارهای خویش، زمینه‌ساز بسیاری از امور می‌گردند که این امر از نظر یونگ قابل تحلیل است. اولین موردی که می‌توان به آن اشاره کرد، گردآفرید است. از منظر نقد روان‌شناسانه یونگ، قهرمان بودن افراد در کنار بروز آنیموس، زمینه‌ساز بسیاری از رفتارهایی می‌گردد که با انکشاف خودآگاه خویش، ضعف‌ها و نقاط قوت خود را بازمی‌یابد که این رویه در مبارزه با سهراب بروز می‌کند. کتایون از دیگر زنانی است که از صفات بارز کهن‌الگوی مادر برخوردار است. هشدارهای او به فرزند برای جلوگیری از درگیری با رستم و پیش‌بینی قتلگاه فرزندش در سیستان، نشان‌دهنده خودآگاهی او از اتفاقات شوم پیش رو است. وجود «من» یا همان شعور ظاهری در شخصیت کتایون، او را به‌عنوان فردی مبتکر و خلاق معرفی می‌کند که در جای‌جای شاهنامه نمود بارزی دارد. آنیموسی که در ذات کتایون نهان است، به‌صورت رؤیا در او بروز می‌کند که در نهایت به ازدواج با گشتاسپ منجر می‌شود. تهمینه از دیگر شخصیت‌هایی است که در این مقاله مورد ارزیابی قرار گرفته است. اولین نمونه آن خود یا شعور آگاه در ضمیر ناخودآگاهی است که در شناخت از رستم و ازدواج با او بروز می‌کند. این رفتارها در کنار کهن‌الگوی مادر که فرزند را در فراق پدر تربیت می‌کند، از نظر نقد روان‌شناسی مورد بررسی قرار گرفت. صفات کهن‌الگوی مادر در شخصیت بیشتر مادران اسطوره‌ای در شاهنامه به‌ویژه در شخصیت کتایون (مادر اسفندیار) و تهمینه (مادر سهراب) نمود بارزتری دارند. همچنین باید گفت تهمینه وحدت و تکامل هویت خود را در این می‌بیند که از فردی

هم‌چون رستم که دلاوری‌هایش زبازد خاص و عام است، صاحب فرزندی شود. تهمینه از جمله زنانی است که آنیموس درونی خود را در نخستین دیدار به مرد مورد علاقه‌اش رستم فراقنی می‌کند. تهمینه با شنیدن اوصاف و دلاوری‌های رستم به او دل می‌بازد، شیفته او می‌شود و در انتظار فرصتی است که از نزدیک با او برخورد کند و نرینه روان خود را بر او فراقنی کند و خود را بر رستم عرضه می‌دارد و در ابراز عشق و دل‌باختگی بی‌تأمل پیش‌قدم می‌شود. مرحله دیگر شناخت کهن‌الگوی آنیموس در قالب گفتار بروز می‌کند. این مرحله از آنیموس در هر زنی پدیدار می‌شود، او را به سخنوری و چیره‌زبانی وامی‌دارد. به گونه‌ای که سخنان شیرینش دیگری را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ سخنوری استادانه تهمینه نزد رستم، به گونه‌ای بر رستم تأثیر گذار بود که رستم در همان شب با دعوت کردن موبد، او را از پدرش خواستگاری می‌کند؛ بنابراین زنان شاهنامه دارای کُنش‌ها و رفتارهایی هستند که از نظر نقد روان‌شناسی قابل‌بحث و بررسی است و همین امر در این پژوهش به‌خوبی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

منابع.

۱. آریانپور، امیرحسین. (۱۳۷۵). *فرویدیسیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). *آواها و ایماها*، تهران: انتشارات یزدان.
۳. اقبالی، ابراهیم و حسین قمری گیوی و سکینه مرادی. (۱۳۸۶). «تحلیل داستان سیاوش بر پایه نظریات یونگ». *فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ش ۸.
۴. بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۴). *اندیشه یونگ*. ترجمه حسین پاینده. تهران: آشیان
۵. دادخواه تهرانی، حسن، محکی پور، علیرضا. (۱۳۸۴). *بررسی رویکرد روان‌شناختی در ادبیات*. *مجله متن پژوهی ادبی*. دوره ۹. ش ۲۵. پاییز.
۶. سیاسی، علی اکبر. (۱۳۸۸). *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی*، تهران: دانشگاه تهران.
۷. شاملو، سعید، (۱۳۷۴) *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*، تهران: نشر رشد.
۸. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳). *نقد ادبی*، تهران: نشر میترا

۹. شولتز، دوان. پی؛ و سیدنی آلن شولتز. (۱۳۹۰). *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
۱۰. صنعتی، محمد. (۱۳۸۶). *تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات*. تهران: مرکز.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). *شاهنامه فردوسی*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مزدا.
۱۲. فورد هام، فریدا (۱۳۷۴). *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*، ترجمه مسعود میربها، تهران: اشرفی.
۱۳. کریمی، یوسف، (۱۳۷۳). *روان‌شناسی شخصیت*. تهران: موسسه نشر ویرایش.
۱۴. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۲). *رؤیا، حماسه، اسطوره*، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
۱۵. کیا، خجسته، (۱۳۷۱). *سخنان سزاوار زنان در شاهنامه پهلوانی*، تهران: انتشارات فاخته.
۱۶. گورین، ویلفرد ال. ارل. جی. لیبر، جان. ار. ویلینگهام و لی مورگان (۱۳۷۰). *راهنمایی رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
۱۷. ولک، رنه و آوستن وارن. (۱۳۷۳). *نظریه ادبیات*، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. هال کالوین، اس؛ نوردبای، ورنون جی. (۱۳۷۵). *مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ*، ترجمه محمدحسین مقبل، تهران: جهاد دانشگاهی.
۱۹. هندرسن، جوزف لوئیس. (۱۳۸۶). *انسان و اسطوره‌هایش*. ترجمه حسن اکبریان طبری. تهران: دایره.
۲۰. یاحقی، جعفر و احسان قبول. (۱۳۸۸). «شخصیت‌شناسی شغاد در شاهنامه». *مجله جستارهای ادبی*. شماره ۱۶۴. بهار ۱۳۸۸.
۲۱. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰). *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانی، تهران: جامی.
۲۲. (۱۳۸۷). *به سوی شناخت ناخودآگاه انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه حسن اکبریان طبری، چاپ سوم، تهران: دایره.
۲۳. (۱۳۶۸). *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۴. (۱۳۸۷). *روح و زندگی*. ترجمه دکتر لطیف صدقیانی. تهران: جامی.
۲۵. (۱۳۸۹). *رؤیاها*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: قطره.
۲۶. (۱۳۷۰). *روان‌شناسی و دین*، ترجمه فؤاد روحانی، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر.
۲۷. (۱۳۷۳). *روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه*، ترجمه م. امیری، تهران: اندیشه‌های عصر نو.

This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0)

(<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

